



نگاهی به عملکرد نیروی هوایی ج.ا.ا در سال اول جنگ به روایت امیر سرتیپ خلبان علیرضامنکی

باید از تجربه جنگ درس بگیریم

مجید ترابی

روایط عمومی نیروی هوایی

حزب بعث عراق به رهبری نژرال احمد حسن البکر طی کودتای نظامی ۱۷ ژوئن ۱۹۶۸ که براساس ناسیونالیسم عرب و اعتقادات نژادپرستان حزب بعث پایه گذاری شده بود، سیاست سلطه جویی، برتری طلبی، توسل به زور و خشونت، ایجاد رعب و وحشت و ترور را در دستور کار خود قرار داد. دولت بعث عراق این سیاست را در روابط خارجی خود و بویژه با همسایه شرقی اش ایران همواره به عنوان یک اصل در دستور کار داشت. تا بدانجا که در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۱۳۴۸ شمسی اعلام نمود که اروند رود را جزو قلمرو خود می داند و با گشتی هایی که بدون پرچم عراق از آن رود خانه عبور نمایند با قوه قهریه برخورد و خدمه آن را دستگیر خواهد کرد!

واکنش ایران در آن مقطع از زمان در قالب عبور دادن کشتی این سینا که حامل تنی چند از فرماندهان رده بالای ارتش بود که به وسیله شکاری بمب افکن های ۴۵ و ۴۴ اسکورت می شد و در عین حال لشکر ۹۲ زرهی اهواز که به شیرایران معروف و در حال آماده باش کامل به سر می برد صورت پذیرفت.

کشتی ابن سینا درست از مقابل چشمان نیروهای نظامی عراق با پرچم برافراشته سه رنگ ایران عبور نمود و تنها واکنش عراق در پس این ماجرا شکایت به شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر لغو قرارداد ۱۳۲۷ میلادی و تهدید و خشونت در روند، توسط ایران بود. حدود یک دهه بعد در حالی که صدام حسین معاون حسن البکر او را کنار زد و در مسند ریاست شورای حزب بعث و ریاست جمهوری عراق قرار گرفت، با عبور دادن ۱۲ لشکر از مرزهای مشترک به اشغال بخش هایی از خاک کشورمان پرداخت. به دنبال چرای این موضوع پای سخنان امیر سرتیپ خلبان عزیز علی رضامنکی که از خلبانان اسبرت کننده کشتی ابن سینا بوده و در مقطع جنگ تحمیلی در سمت فرماندهی اسکادران ۶۱ شکاری پوشهر و مدیریت طرح و برنامه در معاونت عملیات نیروی هوایی فرماندهی در پایگاه ششم شکاری بوشهر به خدمت پرداخته اند، می نشینیم.

■ **چه مقطعی و با چه انگیزه ای وارد دانشکده خلبانی شدید؟**
من در سال ۱۳۲۴ پس از اخذ مدرک دیپلم با رتبه بالا وارد دانشگاه تهران شدم از آنجایی

بیکر محمد علی لای تپویی پیچیده و روی برانگیز قرار گرفت، شب تند ارتفاع «خورنوزان» مانع از سرعت بچه ها در جابه جایی بود، برای اطمینان از نیفتادن پیکر، چهار نفر کار انتقال تا پایین ارتفاع را بر عهده گرفتند. شهادت محمد علی آنقدر برای بچه ها سنگین و غم انگیز بود که موضوع مهمی را فراموش کرده بودند و آن هم چگونگی اطلاع رسانی خبر شهادت به برادرش محمد جواد که در همین حوالی محل شهادت وی قرار داشت، کار انتقال و تحویل پیکر محمد علی به تعاون حدود یک ساعتی طول کشید و بچه ها مجدداً آماده رفتن به میدان می شدند، سنگر واحد در بالاترین نقطه ارتفاع قرار داشت و در پایین این ارتفاع هم مقر موقتی با چادر آماده شده بود که تدارکات و پشتیبانی واحد را بر عهده داشت، با رسیدن به مقر اصلی از دستور «حاج مرتضی» در ارتفاع مطلع شدیم.

آن روزها «حاج قاسم» و «حاج مرتضی» خیلی باهم دیده می شدند و کجگاهی هم برای استراحت و رفع خستگی در همین مقر اتراقی می

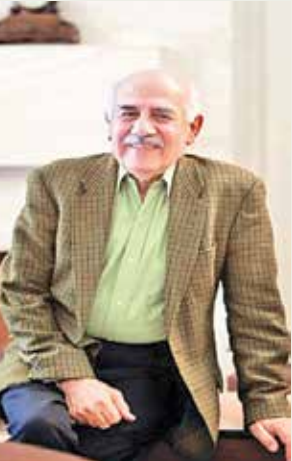
کردند، «حاج مرتضی» در همه احوال حواسش به بچه ها بود و توصیه های اخلاقی را فراموش نمی کرد، از تذکر جدی برای حفظ اموال مردم بعد از تصرف شهر تا مغرور نشدن در میدان مین حتی از استغفار خود هم در میدان مین وقتی همراه «حاج قاسم» بود، حرف می زد: «میروز در میدان من جلو بودم و «حاج قاسم» هر جایی من یا می گذاشتم حاجی هم با می گذاشت، با یک دست مین های گوجه ای را وسط زانوها ختمی می کردم که ناخوداگاه متوجه وسوسه شیطان شدم که ببین چطور راه را برای فرمانده لشکر آن هم با یک دست باز می کنی، همان لحظه به خودم نهیب زدم و استغفار کردم و به بچه ها گفتم خیلی مراقب باشی به دام شیطان نیفتی حتی در میدان مین هم شما را رها نمی کند، حالا بروید داخل حلیجه و صحنه های جانیت صدام را ببینید، ولی چشم طعمی به اموال مردم نداشته باشید که هرگز بخشیده نمی شوید.»

اوضاع سنگر بعد از شهادت محمد علی دگرگون شده بود و خالی از شوخی ها و شلوغی های هر روز، مرتب سراغ محمد جواد را

۱۳۵۰ دو گردان فانتوم مدل D را به پایگاه هفتم شکاری شیراز انتقال دادند و من نیز به عنوان خلبان کابین جلو در شیراز مشغول به خدمت شدم.

■ **از ماجرای عبور کشتی ابن سینا از اروند رود طی مناقشه مرزی ایران و عراق در سال ۱۳۴۸ مطلب قابل ذکری برای مادرید؟**

حزب بعث به رهبری احمد حسن البکر برعراق حاکم شده بود و سعی داشت با تحریک احساسات ناسیونالیستی خلأ قدرت بعد از جمال عبدالناصر را پر کند. هنوز یک سال از به قدرت رسیدن وی نگذشته بود که اعلام کردند؛ هر کشتی از اروندرود بگذرد بایستی با پرچم عراق عبور نماید! البته بقیه داستان را همه می دانند. بلافاصله کشتی ابن سینا با پرچم برافراشته ایران از اروند رود عبور کرد، عراقی ها هم نتوانستند هیچ کاری بکنند. من در این مقطع از زمان



به عنوان خلبان کابین عقب بمب افکن فانتوم که به وسیله ستوان یکم خلبان خرم هدایت می شد در یک دسته پروازی به لیدری سروان خلبان جواد فکوری – که بعد از انقلاب به فرماندهی نیروی هوایی رسیده – حضور داشتم در حالی که تمامی هواپیماها فول مهمات بودند و برای یک درگیری تمام عیار لحظه شماری می کردیم. از آنجایی که حزب بعث عراق جرأت واکنش را پیدا نکرد، ما هم از حالت آماده باش خارج و با اعلام کد مربوطه به پایگاه مان بازگشتم.

■ **چه اتفاقی افتاد که حدود ۱۰ سال بعد، عراق نه تنها تهدید نمود، بلکه مرزها را پشت سر گذاشته و بخش هایی از خاک کشورمان را به تصرف درمی آورد؟**

پیش از این یعنی در سال ۱۳۵۲ که کشور ما در حمایت از سلطان قابوس حاکم وقت عمان وارد عمل شد و ارتش ایران یک نبرد واقعی را از نزدیک تجربه کرد، نیروی هوایی دست به سازماندهی جدیدی زد و فرماندهی تاکتیک هوایی راه افتاد و در ادامه قرار بود با تأمین اقلام، تجهیزات و احداث پایگاه ها و تأسیسات ایستگاه های راداری و لجستیک و شمارش قطعات هواپیما از آنها استفاده می شد و برابرم جالب بود؛ در حالی که وزارت دارایی تازه مین فریم را به کار گرفته بود و هیچ جا در کشور کامپیوتر نبود. اما در نیروی هوایی عملاً از آنها در کار استفاده می شد. دیدم دانشکده خلبانی سازمان پیشرفته ای است که با سیگنال و امواج الکترونیک، رادار و این تجهیزات پیشرفته سروکار دارد. از طرفی وقتی به عنوان خلبان کابین عقب هواپیمای شکاری بمب افکن فانتوم مشغول به طی دوره شدم دیدم چند سیستم پردازش و کامپیوتر فقط در این کابین قرار دارد و این برابرم بسیار لذت بخش بود. به هر جهت بعد از مدتی پرواز در کابین عقب جهت طی دوره کابین جلو به ایلات متحده اعزام و با کسب صلاحیت پرواز در کابین جلو به کشور بازگشتم. در سال

خلبانی هواپیمای ۴۴ را طی کرده بودم و در سال ۱۳۵۴ به بوشهر منتقل و مقارن با پیروزی انقلاب، فرمانده گردان نگهداری متمرکز ۶۱ بودم. وقتی که شنیدیم قرار دادهای نظامی در حال لغو شدن هستند و حتی تجهیزات و هواپیماهایی که آموزش آنها را هم خریده بودیم و بخشی از فرایند فرماندهی تاکتیکی در نیروی هوایی محسوب می شدند دیگر به دستمان نخواهد رسید، غصه دار شدم. با وضع موجود آنچه از طرح های عملیاتی که بر مبنای آن تمامی پایگاه های هوایی ما تمرین می کردند دیگر قابلیت اجرایی نداشت.

■ **اگر منظور طرح نبرد زاگرس است، بفرمایید مبنای آن چه بود؟**

استراتژی تعریف شده برای نیروی هوایی نا پیش از انقلاب بر این مبنای بود که چون فاصله برخی از اماکن حساس ما مثلاً

به لحاظ تغییرات در استعداد نیروی انسانی، نیروی زمینی از ۶۰۰ هزار نفر به حدود نصف رسیده بود. نهاجا از نود و هشت هزار نفر به ۴۰ هزار رسیده. اما امین آسیب در نیروی هوایی ملموس تر بود چرا که یک خلبان تا خلبان شود و بتواند بمب را دقیق به هدف برساند حداقل ۷ الی ۸ سال زمان می برد. براین اساس ما نتوانستیم طرح نبرد زاگرس را اجرا کنیم.

■ **به نظر شما آیا تهاجم سراسری عراق قابل پیش بینی بود؟**

بله! چون حمله عراق امری پنهانی نبود. عراق از فروردین ۱۳۵۸ تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ مبادرت به ۶۲۷ مورد تجاوز زمینی، هوایی و دریایی کرد. نیروی هوایی پروازهای شناسایی انجام می داد و مرتب گزارش هایی از آمادگی و تحرکات لشکرهای عراقی در مرز را می داد. همچنین گزارش هایی در خصوص انتقال

استراتژی تعریف شده برای نیروی هوایی تا پیش از انقلاب بر این مبنای بود که چون فاصله برخی از اماکن حساس ما مثلاً پالایشگاه آبادان تا عراق به گونه ای است که دشمن با یک گلوله خمپاره و توپ هم می توانست خسارت جدی به بار آورد، لذا تلاش بر این بود تا جنگ در فضای عراق باشد. بر همین مبنا طرح ما افندی و تهاجمی بود که به نام طرح نبرد زاگرس نوشته شده بود و بر اساس آن در صورت تقابل، نیروی هوایی بایستی شش پایگاه هوایی عراق را با ۳۰۰ فروند هواپیمای شکاری بمب افکن در یک روز بمباران می کرد

هواپیمای میگ ۲۳ از پایگاه های الولید در عمق خاک عراق به ما می رسید که حکایت از حمله قریب الوقوع داشت.

■ **واکنش ها در برابر این گزارش ها چه گونه بود؟**

واکنش ها متفاوت بود، مثلاً در مورد اخیر با این استدلال که این هواپیما رهگیر است به آن اعتنا نمی شد در حالی که میگ ۲۳ هم از نوع بمب افکن و هم رهگیر در اختیار ارتش عراق بود.

■ **گزارش ها توسط چه مرجعی رسیدگی می شد؟**

شورای عالی دفاع، مرجع تصمیم سازی در این خصوص بود. در این شورا از فرماندهان نیروها به عنوان مشاور استفاده می شد و عضو شورا نبودند. یعنی اکثریت اعضای این شورا را غیر نظامیان تشکیل می دادند. این شورا که عالی ترین مقام برای اداره جنگ بود در خرداد ماه ۵۹ شکل گرفت و گزارش هایی نظیر آنچه نیروی هوایی در خصوص تحرکات عراقی ها داده بود، توسط نیروی زمینی و ژاندارمری هم ارائه می شد.

■ **ارزیابی شما از عملیات کمان ۹۹ موسوم به ۱۴۰۰ فروندی چیست؟**

در اول مهرماه ۱۳۵۹ توسط پایگاه های هوایی بوشهر، ذوقل، همدان، تبریز، تهران، شیراز و اصفهان ۳۳۵ سورتی پرواز انجام گرفت. تعداد ۱۵۸ جنگنده از میان آنها از مرز گذشتند و ضربات سنگین و غیر قابل تأسیسات نظامی و پایگاه های هوایی عراق از جمله؛ قیاده، حبضه، دھوک، الرشید، کرکوک، موصل و الشعیبه وارد آوردند. البته تعدادی از این هواپیماها هرگز بازنگشتند با یک نگاه و مقایسه اجمالی می توان دریافت که این تعداد هواپیمای شرکت کننده در عملیات نصف آن چیزی بود که در طرح زاگرس پیش بینی شده بود.

با توجه به تغییر طرح قبلی و تبدیل آن متناسب با شرایط جدید در قالب طرح نبرد البرز، عملیات کمان ۹۹ اجرایی شد و ضربه مهلکی بر نیروی هوایی عراق و روحیه نظامیان آن وارد کرد.

از آنجایی که رهبر معظم انقلاب در آن مقطع نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع بودند طی یک سخنرانی در مجلس شورای اسلامی عدد ۱۴۰ فروند را عنوان فرمودند و از همین جا این عملیات به ۱۴۰ فروندی معروف شد.

■ **این تهاجم پرتعداد چند روز ادامه پیدا کرد؟**

این فقط منحصر به روز اول مهرماه بود و از روز دوم مهرماه ۶۰ درصد از پروازهای رزمی به تلافی اقدام مشابه دشمن به کوبیدن پالایشگاه ها، مراکز تولید برق، خطوط مواصلاتی، پادگان ها و پایگاه ها و هوایی و ایستگاه های رادار و تأسیسات و تجهیزات نظامی دشمن به کار گرفته شد و ۴۰ درصد از پروازهای رزمی هم در پشتیبانی از واحدها و نیروهای در خط اختصاص یافت. شهید سرتیپ خلبان جواد فکوری فرمانده وقت نیروی هوایی از روز دوم دستور انهدام این اهداف را صادر کرده و می گفت؛ ائمه جمعه اهواز، آبادان و سوسنگر دبا من تماس می گیرند و عنوان می کنند که تا کی باید شاهد شهادت فرزندانمان باشیم! لذا ایشان با تدبیر جدید سعی داشتند در بهره گیری از استعداد و امکانات موجود براساس نیاز و شرایط جدید، بهترین بهره را ببرند و تا جای ممکن نیاز مناطق مورد تهاجم را رفع نمایند. با نگاهی به آمار شهدای خلبان که بر اساس مشاغل، بالاترین تعداد شهید را به خود اختصاص داده، درمی یابیم که عملیات متهورانه در سال اول جنگ، فراتر از وظیفه و مقدرات خلبانان بوده است.

چرا که هیچ کجای دنیا برای هواپیمای شکاری بمب افکن مأموریت انهدام تانک تعریف نشده است. لکن شرایط به گونه ای شده بود که به منظور ایجاد تأخیر در پیشروی نیروهای زرهی دشمن، مبادرت به بمباران آنها می شد. قابل ذکر است فقط در سال اول جنگ ۱۰۲ خلبان به شهادت رسیدند که البته ۸۸ تن از این عزیزان فقط در سه ماهه اول جنگ به شهادت رسیدند. حاصل بمباران مراکز تولید برق در عراق، وارد کردن دو و نیم میلیون مولد برق از اروپا به منظور جلوگیری از خاموشی های طولانی مدت در شهرهای عراق در نتیجه بمباران نیروگاه های برق عراق بود. همچنین پیامد بمباران پالایشگاه ها و مراکز تولید سوخت دشمن، به صورت توقف و به غنیمت گرفته شدن ۱۴۰ تانک و نفربر عراقی که صرفاً فاقد سوخت بودند و در عملیات شکست حصر آبادان (ثامن الائمه) در سال اول جنگ به غنیمت در آمدند نمود پدید آمد.

■ **آیا توصیه ای به پژوهشگران و علاقه مندان حوزه دفاع مقدس دارید؟**

من بعد از بازنگشتگی بمدت ۱۳ سال به گردآوری اسناد و اطلاعات در حوزه دفاع مقدس، بویژه عملکرد درخشان نیروی هوایی در جنگ پرداخته و در قالب مجموعه ۱۲ جلدی به عنوان کتاب مرجع با نام تاریخ نبردهای هوایی نهجا تدوین نموده ام، به نظر من آخرین مأموریت یک رزمنده ثبت خاطرات و حفظ اسناد حماسه ای است که به خاطر آن سلاح به دست گرفته است.

اگر به این اسناد مراجعه کنید خواهید دید که حماسه هایی روی داده و جان های عزیز فدا شده تا امروز من و شما مقابل هم بنشینیم و براحتی گفت وگو کنیم. امیدوارم قدر این گنجینه مستند از جنگ که با دقت و صداقت فراهم آورده ام دانسته و از آن بدرستی بهره برداری شود. خدا کند از جنگ درس گرفته باشیم.

برای جمع کردن تکه ای از لباس برادر که ما جمع نکرده بودیم، تکه های لباسی که مانند ورق قرآن از روی زمین برمی داشت، می بوسید و دور از چشم همه گریه می کرد...

حالا دغدغه همه شد جدا کردن محمد جواد از محل قتلگاه برادر، بنا شد دو سه نفری بروند و محمد جواد را تا سنگر مشایعت کنند. دوستان نزدیک تر و قدیمی های واحد گفتند کسی نرود بگذارید راحت تا برادرش حرف بزند، محمد جواد دقایقی بعد از محل انفجار جدا و در کمرکش ارتفاع درحال آمدن به سمت سنگر بود، بغض سنگین محمد جواد را می شد دید، قدم ها آهسته و متینتی که برمی داشت به جوبی حس کرد، وقتی به بچه ها رسید همه زنده زیر گریه و در آغوش گرفتند من تمام حواسم به رفتار محمد جواد بود که چه می کند! اچمی گوید!

او چیزی نگفت غیر از خسته نباشید به بچه ها، آن روز کسی گریه محمد جواد را ندید، تپویی خوست برای استراحت، در گوشه ای آرام به زیر توخیز و آنجا بود که بغض بی صدایش سرباز کرد بدون اینکه کسی ببینند...

با دوربین را تعقیب کردم و برای دیدن چیزی که او می دید و وضع می زد و من نمی دیدم چند متر جلوتر رفتم تا به میدان مین زیر ارتفاع تسلط بیشتری داشته باشم، چیزی که دیدم کسی بود در نزدیکی میدان که می چرخید، راه می رفت، گاهی خم می شد، دوباره می ایستاد و می نشست؛

نتوانستم تشخیص درستی داشته باشم، دیدم این سیاهه از دور، حتی سؤالی را در ذهنم نداعی نکرد که این شخص در میدان مینی که بنا شده کسی با نگذاذر چه می کند؟

برگشتم و کنار فتحی نشستم گفتم اون کیه، چه شد؟ دوربین که چشمی آن نمناک از اشک چشمش شده بود را به من داد و گفت پایین را نگاه کن تا دوربین ببینی!

دوربین را گرفتم و کمی جلوتر آمدم، از همان جا که سیاهه از دور برابرم نا آشنا بود، لنزها را تنظیم کردم تا بهتر ببینم، وقتی تصویر واضح شد به فتحی حق دادم مثل طفل مصیبت دیده ای گریه کن، محمد جواد بود در کنار قتلگاه برادر!

داخل میدان امی چرخید و گاهی خم می شد



به میدان مرتب جلوی چشمم رژه می رفت که صدای هق هق گریه ای در فاصله چند متری بالاتر از مقر بلند شد اول فکر کردم یکی از بچه ها خلوتی پیدا کرده و در حال راز و نیاز است، با دو سه نفر دیگر رفتمیم به طرف صدافتحی بود که دوربین به دست داشت میدان مین زیر «خورنوزان» را دید می زد و بلند بلند گریه می کرد، طوری که اشک هایش به پنهانی صورتش سرازیر بود، نمی دانم آن روزها فتحی از کجا پایش به سنگر ما باز شده

برای جمع کردن تکه ای از لباس برادر که ما جمع نکرده بودیم، تکه های لباسی که مانند ورق قرآن از روی زمین برمی داشت، می بوسید و دور از چشم همه گریه می کرد...

حالا دغدغه همه شد جدا کردن محمد جواد از محل قتلگاه برادر، بنا شد دو سه نفری بروند و محمد جواد را تا سنگر مشایعت کنند. دوستان نزدیک تر و قدیمی های واحد گفتند کسی نرود بگذارید راحت تا برادرش حرف بزند، محمد جواد دقایقی بعد از محل انفجار جدا و در کمرکش ارتفاع درحال آمدن به سمت سنگر بود، بغض سنگین محمد جواد را می شد دید، قدم ها آهسته و متینتی که برمی داشت به جوبی حس کرد، وقتی به بچه ها رسید همه زنده زیر گریه و در آغوش گرفتند من تمام حواسم به رفتار محمد جواد بود که چه می کند! اچمی گوید!

او چیزی نگفت غیر از خسته نباشید به بچه ها، آن روز کسی گریه محمد جواد را ندید، تپویی خوست برای استراحت، در گوشه ای آرام به زیر توخیز و آنجا بود که بغض بی صدایش سرباز کرد بدون اینکه کسی ببینند...